



## واکاوی اندیشه‌های عارفانه در غزلیات نزاری قهستانی

دکتر فاطمه الهامی<sup>۱</sup>

### چکیده

حکیم سعدالدین بن شمس‌الدین بن محمد نزاری بیرجندی از شاعران معروف قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. از مضامین و محتوای اشعارش می‌توان فهمید که به مبادی و اصول تصوّف و عرفان آشنا بوده است. وی در تبیین سیر معرفتی خویش بیشترین تأثیر را از هم‌عصران خود می‌گیرد و متأثر از فضای حاکم، غالب اندیشه‌های عرفانی عصر در اشعارش منعکس می‌گردد. حالت ذوق، عشق، جذب و سرمستی که در سخنان او به‌ویژه در غزلیاتش دیده می‌شود، همه ناشی از منبع توحید و آبشخور عرفان عصر اوست و کثرت به کارگیری مباحث عارفانه در شعرش سیمای یک شاعر عارف‌مسلك را در نظر مخاطب جلوه می‌دهد. با توجه به اشعار وی، در زمینه ابعاد فکری و اعتقادی او باید گفت اگرچه او را پیرو مذهب شیعه می‌دانند، اما ایمان او خشک و بی‌روح نیست؛ بلکه آمیزه‌ای از عشق و عرفان است. از آنجایی که ابعاد فکری و نظری او در باب مسایل عرفانی در اشعارش مغفول مانده است و کار محققانۀ دیگری آن مقدار که این‌جانب اطلاع دارد، در این موضوع انجام نشده است، در این مقاله سعی شده است با بررسی غزلیات او به تبیین اندیشه‌های عرفانی و به کارگیری فراوان اصطلاحات عارفانه در شعر او بپردازیم. پس از مطالعه غزلیات نزاری و با توجه به وضعیت تصوّف در عصر او با استخراج اصطلاحات و اصول رایج در مکتب عرفان که به‌طور چشمگیری در شعر او انعکاس یافته است، ابعاد فکری او در این زمینه مورد مذاقه قرار گرفت.

**کلیدواژه:** تصوّف، عرفان، غزلیات، نزاری قهستانی

### مقدمه

حکیم سعدالدین بن شمس‌الدین بن محمد نزاری بیرجندی از شاعران معروف قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. عنوان حکیم را در زمان زندگانی خود یافته بود (صفا، ۱۳۷۰: ۱۵۰). او خود در این باره چنین می‌گوید:

ز نادانی نزاری را گروهی چنان دانند کاو مردی حکیم است  
ولی من خویشتن را نیک دانم ز حکمت‌ها دلم اندک حلیم است



(نزاری، ۱۳۷۱: غ ۱۶۵)

«نزاری» که شاعر آن را در همه شعرهای خود به عنوان تخلص به کار برده، در حقیقت نام خانوادگی اوست؛ اما دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء چنین نوشته است: «... که او مردی لاغر اندام بوده و نزاری بدان جهت تخلص می‌کند و بعضی گویند که نزاری از خلفای اسماعیلیه است و او خود را بدو منسوب می‌دارد» (مجتهدزاده، ۱۳۴۵: ۲۲). طبق نظر صفا این عنوان بی‌تردید به سبب انتساب یا اعتقاد این خاندان به «المصطفی لدین‌الله» مشهور به «نزار» پسر المستنصر بالله فاطمی بوده است؛ اگرچه معلوم نیست که نزاری قهستانی عنوان داعی اسماعیلیه داشته؛ اما مسلم است که او و خاندانش از اسماعیلیان مشهور در قهستان بوده و سمت پیشوایی داشته‌اند (صفا، ۱۳۷۰: ۱۵۱). وی به سال ۶۵۰ هجری قمری ولادت یافت. شمس‌الدین، پدرش به تربیت او همت گماشت. در جوانی ادبیات و علوم متداول را از مقدمات صرف و نحو و قرآن و فقه و فلسفه و مبادی تصوف و عرفان در قهستان فراگرفت و از عهد شباب به خدمات دیوانی پرداخت و به اصفهان روانه شد و از آنجا به تبریز رفت و به رکاب شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی پیوست و او را ستود. طی سفرهای بسیار سرانجام به قهستان بازگشت و در آنجا تأهل گزید و به خدمات دیوانیادامهداد و چنانچه از اشعارش برمی‌آید، وزارت‌گونه‌ای یافت؛ اما بعد از چندگاهی از دیوان طرد شد و به مصادره اموال دچار گردید و باقی عمر را در انزوا گذراند و از آن پس دهقانی را پیشه خود ساخت. وفات او را به سال ۷۲۰ و ۷۲۱ ضبط کرده‌اند و در شهر بیرجند به خاک سپرده شد (همان).

با توجه به اشعار نزاری، در زمینه ابعاد فکری و اعتقادی او باید گفت اگرچه او را پیرو مذهب اسماعیلیه می‌دانند، اما ایمان او خشک و بی‌روح نیست؛ بلکه آمیزه‌ای از اعتقاد و عشق است؛ ایمانی که در آن قلب و احساسات، تفکر و تعقل، اراده و تصرف، حب و بغض در کنار هم و در راستای همدیگرند. از آنجایی که ابعاد فکری و نظری او در باب مسایل عرفانی در اشعارش مغفول مانده است، در این مقاله سعی شده است با بررسی غزلیات او به تبیین اندیشه‌های عرفانی و به کارگیری فراوان اصطلاحات عارفانه در شعر او بپردازیم. پس از مطالعه غزلیات نزاری و با توجه به وضعیت تصوف در عصر او با استخراج اصطلاحات و اصول رایج در مکتب عرفان که به‌طور چشمگیری در شعر او انعکاس یافته است، ابعاد فکری او در این زمینه مورد مذاقه قرار گرفت.

### وضعیت تصوف و شعر عارفانه در قرن هفتم و هشتم

برای واکاوی اندیشه‌های عارفانه نزاری ابتدا باید نظری به وضعیت تصوف در قرن هفتم و هشتم داشت. باید گفت که این دوره از ادوار درخشان گسترش تصوف و عرفان است و صوفیه در این دوره قوتی تمام داشتند و تصوف رواج روزافزون داشت. تحول بزرگ در زمینه علمی شدن عرفان و تصوف است که از آن می‌توان بانام علم عرفان، عرفان نظری یا تصوف فلسفی نامبرده‌اند. بنیان گذار عرفان علمی در قرن هفتم را بایدمحی‌الدین ابن عربی



دانست. او وحدت وجود را اساس مکتب خود قرار داد و عرفان و حکمت اشراق را تلفیق کرد و بابه تحریر در آوردن «فصوص الحکم» و «فتوحات المکیه» مطالب فلسفه الهی را به شکل عرفانی مطرح کرد (صفا، ۱۳۷۰: ۴۸).

متصوفه از اواسط قرن چهارم به بعد، از شعر به عنوان وسیله‌ای برای ترغیب و ارشاد پیروان خود استفاده کرده‌اند. نفوذ روزافزون افکار صوفیه در شعر فارسی سبب شد از اوایل قرن ششم به بعد شعر عرفانی شکلی گسترده بیابد و به عنوان شاخه‌ای مستقل از شعر فارسی دری شکوفا شود. شعر عرفانی به صورت قصاید غراً آمیخته با حکمت و موعظه و غزل‌های لطیف و مثنوی‌های عرفانی از سنایی غزنوی آغاز می‌شود. اولین شاعری که معانی حکمی و عرفانی را همراه با اندرز و نصیحت در عباراتی فصیح و خیالات عالی ارائه می‌دهد. «در کلام او گاه لحن ناصر خسرو به گوش می‌خورد؛ با این تفاوت که در سخن ناصر، آهنگ حکمت قوی‌تر است و در گفتار وی، لحن زهد و عرفان» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۶۹). وی چون خطیبی است که اندرز می‌دهد؛ زهد می‌ورزد؛ حکمت می‌گوید و ارشاد می‌کند و از همه این ویژگی‌ها قصد تعلیم دارد. شعر او را به خصوص در منظومه حدیقه «باید شعر تعلیمی نام نهاد... و لحن او نیز مثل نوای یک معلم است؛ حالت کسی را دارد که شنونده را شاگرد خویش می‌داند. با او گفت و شنید نمی‌کند، او را راهنمایی می‌کند» (همان: ۱۷۰). بر همین مبنا تعلیمات او سرلوحه آثار شاعران دیگری چون نظامی، عطار و مولانا و... قرار می‌گیرد. به طوری که عطار با مثنوی‌های ساده و آموزنده خود شعر عرفانی را با تمام قوت توسعه می‌بخشد و مولانا که «در طرح مباحث عرفانی و ایراد تمثیلات آموزنده و بیان معانی دشوار عرفانی و حکمی به زبان ساده دارای قدرتی کم‌نظیر است» (رزمجو، ۱۳۷۰: ۸۱)، آن را به متتهای کمال می‌رساند. شفیعی کدکنی قلمرو شعر عرفانی را مثلثی می‌داند که یک ضلع آن سنایی و دو ضلع دیگر آن عطار و مولوی است «شعر عرفانی با سنایی آغاز می‌شود و در عطار به مرحله کمال می‌رسد و اوج خود را در آثار جلال الدین مولوی می‌یابد» (شفیعی، ۱۳۹۰: ۳۷). مولانا جدا از مثنوی عرفانی و تعلیمی خود، در غزل عارفانه به چنان حدی از کمال ارتقا می‌یابد که زمینه ساز شعرای پس از خود می‌گردد. اگرچه غزل‌های عرفانی سعدی، عراقی و... در جنب آن چندان درخششی ندارد، اما گرایش سعدی به عرفان در کنار غزل‌های عاشقانه راه را برای حافظ هموار می‌کند تا به مدد نبوغ و استعداد خارق‌العاده‌اش از تلفیق غزل عاشقانه سعدی و غزل عارفانه مولانا راه سومی را در غزل پدید آورد (همان).

نزاری در چنین عصری با شکوفایی تصوف و رعایت سنت‌های آن و رواج شعر عارفانه پرورش می‌یابد؛ اما به نظر می‌رسد همانند معاصران خود از دیدگاه فکری و مشرب عرفانی رسمی و خاص‌بیرخوردار نبوده است و تذکره نویسان در شرح احوال او تنها به این نکته اشاره کرده‌اند که «نزاری را بعضی موحد و عارف می‌دانند و بعضی از زمره اسماعیلیه می‌گویند» (مجتهدزاده، ۱۳۴۵: ۸۳). لذا تصویر پیوند نزاری و عرفان را نمی‌توان در تذکره‌ها و شرح-



حال‌ها جستجو کرد؛ بلکه برای دستیابی به تصویری روشن و کامل باید زندگی و افکار وی را در اشعارش جستجو کرد و مورد بازبینی و تأمل قرار داد. تنها از مضامین و محتوای اشعارش می‌توان فهمید که به مبادی و اصول تصوّف و عرفان آشنا بوده است. وی در تبیین سیر معرفتی خویش بیشترین تأثیر را از هم‌عصران خود می‌گیرد و متأثر از فضای حاکم، غالب اندیشه‌های عرفانی عصر در اشعارش منعکس می‌گردد. حالت ذوق، عشق، جذبه و سرمستی که در سخنان او به‌ویژه در غزلیاتش دیده می‌شود، همه ناشی از منبع توحید و آبشخور عرفان عصر اوست و کثرت به کارگیری مباحث عارفانه در شعرش سیمای یک شاعر عارف مسلک را در نظر مخاطب جلوه می‌دهد.

### ۳- کاربرد اصول اعتقادی و اندیشه‌های عارفانه که التزام عملی دارند در اشعار نزاری

نزاری در غزلیات ضمن پرداختن به موضوعات عاشقانه و ذکر احوال عاشق و ویژگی‌های معشوق همان‌گونه که ذکر گردید به بیان تفکرات و اندیشه‌های عارفانه می‌پردازد؛ اما خود را در زمره مردان حق به حساب نمی‌آورد؛ زیرا شرط رسیدن به جایگاه‌آنان را رهایی از حجاب خودی می‌داند و از اینکه بخواهد نامش را در ردیف نام مردان حق‌ذکر کند، شرمسار است:

نزاری ز مردان حق شرم دار      که با نام خود نام ایشان بری  
ز خود پای نهاده بیرون هنوز      کجا پی به اسرار مردان بری

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۸۵)

در جای دیگر ادعای مردانگی در راه معبود را اعتقاد و التزام عملی به سلوک عارفانه می‌داند:

تا قدم در ره مردان ننهی مردانه      لاف مردی مزن ای خواجه نافرزانه

(همان: ۳۶۵)

وی معتقد است برای ورود به حلقه مردان حق، باید از راه و رسم و شیوه و آیین خاصی تبعیت کرد:

به خود هرکس نیارد شد درون حلقه مردان      محققان را در این ره هست قانونی و منهاجی

(همان: ۴۱۴)

در نظر او کمال اهل تصوّف به کسب معرفت است؛ با این وجود برای پیوستن به سلوک عارفانه و ارتقای مدارج

کمال، لطف و عنایت حق را ضروری می‌داند:

کمال اهل تصوّف به چیست می‌دانی      به معرفت نه به برجستن و فروجستن



(همان: ۲۰۴)

عنايت تو اگر هم عنان ما باشد      سبق بریم چو صاحب‌دلان به ممتازی

(همان: ۵۱۱)

به برخی از اعتقادات و اندیشه‌های عرفانی که سالک در طی طریق ملزم به اجرای عملی آن است و نزاری ضمن اشعار خود بدان‌ها پرداخته است، اشاره می‌کنیم:

### دنیاگریزی و ترک دو جهان

سالکان که طالبان وصول به حضرت حق بودند، مقید به اجرای این اصل تربیتی بودند و آن ترک تمام علایق و نعمت‌های مادی و دنیایی بود (صفا، ۱۳۷۰: ۵۱). به اعتقاد متصوفه «... شرط رونده آن است که حبّ دنیا از دل خود بگرداند که: «حبّ‌الدنیا رأس کل خطیئة» (التصفیة نقل از رزمجو، ۱۳۶۸: ۲۴۹). نزاری در ابیات فراوانی به دنیاگریزی، ترک عالم کون و مکان و حتی ترک دین و دنیا اشاره کرده است. دل شوریده‌اش را به جهان نمی‌بندد و در پیوستن به دوست باکی از بریدن تمامت خلق جهان ندارد و برای چشیدن دُرْدی دَرْد او، دامن از هر دو کون در می‌کشد. دل به جهان مادی ندارد و آن را حیات مجازی می‌داند و این «رهگذر اندوه و شادی» را بی‌بقا می‌یابد:

دل از حیات مجازی برآر از آن اندیش      که عاقبت به ضرورت ببايدت مردن

(همان: ۲۱۹)

چون هیچ بقایی نکند خاکی و بادی      دل برکن ازین رهگذر انده و شادی

(همان: ۴۱۷)

- گاه توصیه به ترک دو جهان می‌کند؛ به بهشت بی‌معشوق قانع نیست و گاه حتی از سر دین و دنیا نیز در می‌گذرد:

گرت مقام قرار آرزو کند باید      ز استحالت دنیا و آخرت رستن

(همان: ۲۰۵)

والله ار کون و مکان بی تو پیشیزی ارزد      هستی ما چه زند کون و مکان درباзим



از تو ما را به بهشتی نتوان قانع شد گلستانی چه بود هر دو جهان دربازیم

(همان: ۱۶۴)

دامن ازدنی و دین دریای کش بی‌عذر و سر در میان عارفان نه از پی شکرانه‌ای

(همان: ۶۸۳)

### گوشه‌نشینی و عزلت اختیار کردن

برای محقق شدن ترک علایق دنیایی سالکان ملزم به انزوا و گوشه‌نشینی بودند. با اعتکاف در خانقاه‌ها و اماکن مذهبی و یا در جاهایی دور از دسترس مردم عادی سعی می‌کردند، در خلوت و انزوای خود دور از هیاهوی زندگی مادی به تزکیه نفس و تربیت روح و روان خود پردازند. این تفکر در اشعار نزاری به چشم می‌خورد. وی گنج فقر را در کنج خلوت می‌یابد و ناقوس بینوایی را بر بام انزوا می‌زند و گوشه‌نشینی را چون ملک سلیمان با ارزش می‌داند:

نزاری بعد از این آزاد و فارغ تویی و گنج فقر و کنج ایمن

(همان: ۲۲۸)

گر بایدت نزاری کز خود خلاص یابی ناقوس بینوایی بر بام انزوا زن

(همان: ۲۲۹)

صحبت اهل دلی جاه من و جان من گوشه ویرانه‌ای ملک سلیمان من

(همان: ۲۶۲)

### لزوم وجود پیر و دلیل راه و پیروی از او

بر مبنای اصول تعلیمی مکتب عرفان دو دسته افراد در آن هویت می‌یابند؛ یک گروه ولی، شیخ، مرشد، پیر، دلیل، پیشوا و... نامیده شده‌اند؛ کسانی که راه کمال را طی کرده‌اند و به سر منزل مقصود رسیده‌اند. گروه دیگر مرید، سالک، صوفی، رهرو و... نام گرفته‌اند؛ کسانی که ابتدای راه هستند و نیاز به هدایت و ارشاد دارند. در اصل «مرید به بازسازی خود و مراد به بازسازی دیگران می‌پردازد» (استعلامی، ۱۳۵۳: ۱۱۱). «مهم‌ترین گام‌های یک جوینده حق



این است که در خود فرو رود، بیندیشد، خود را بسنجد و بیازماید، بدی‌ها را از خود براند و نیکی‌ها را در خود پیرورد» (همان: ۱۰۴). این امر بدون هدایت و رهبری پیر و مرشد میسر نمی‌شود؛ پیر، انسان کاملی است که «در علوم شریعت و طریقت و حقیقت به مرحله کمال رسیده و توانایی ارشاد مرید را دریافته و صاحب کرامات شده است» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۲۲۸). این ویژگی در شعر نزاری به خوبی نمود یافته است. وی معتقد است سالک زمانی به مقصد می‌رسد که اختیار کلی خود را به صادقی بسپارد:

به مقصد کی رسیدی سالک این ره، مگر وقتی      که کلی اختیار خود به دست صادقی دادی

(نزاری، ۱۳۷۳: ۴۱۸)

و به اعتقاد او مرید راه خدا بی‌دلیل و راهبر، ره به جایی نمی‌برد:

مرید راه خدا گر طمع کند به خدا      که بی‌دلیل به جایی رسد محال است آن

(همان: ۱۸۹)

پاکان راه‌بین را هم رهبری است رهبر      ره کی بری به مقصد گر راهبر نداری

(همان: ۴۶۱)

ضرورت هدایت و ارشاد پیر و مرشد در مسیر سلوک، به اطاعت بی‌چون و چرای مرید از فرامین و تعلیمات او ختم می‌شود. این امر نیز یکی از اصول تعلیمی این مکتب است که همواره مورد توجه عرفا است. «شرط مرید آن است که حرمت شیخ در دل او موقعی عظیم داشته باشد و بر هیچ کار شیخ اعتراض نکند؛ آنچه او را به فرمان آید آن کند و امری که شیخ کند علت و سبب آن را نطلبد؛ بلکه آنچه امر شیخ باشد بدان مبادرت نماید؛ اگر معنی و فایده آن داند یا نداند» (اورادالاحباب: ۷۷ به نقل از تدین، ۱۳۸۸: ۴۱۹). نزاری در این موضوع تا آنجا پیش می‌رود که اطاعت مطلق از فرمان پیر را حتی در ترک دین و قبول کفر برای مرید الزامی می‌داند:

گرت به بتکده خواند کمر ز دین بگشای      ورت به کفر اشارت کند ببند میان  
که گر گناه به فرمان کنی بود طاعت      و گر خلاف کنی طاعتت بود عصیان

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۰۱)



نزاری در غزلیات خود پیر طریقت را با صفات ذیل آورده است: پیر خرقه (همان: ۱۳۲)، پیر دلیل (همان: ۱۵۵)، پیر خرابات (همان: ۱۷۶، ۱۸۵)، پیر معتکف (همان: ۶۲۷)، پیر میکده (همان: ۲۷۸) شیخ (همان: ۶۲۸)، پیر رهبر (همان: ۶۲)، خضر ره، نوح نجی (همان: ۲۳۰) رهبر، همنشین موافق و... .

### نفس کشی و کنار زدن حجاب خودی

یکی از موضوعات مهم در عرفان مخالفت سالک با نفس و حجاب خود است و آن را حایل و مانع از رسیدن به معبود می‌داند. ذوالنون می‌گوید: «شدیدترین حجاب، رؤیت نفس است و متابعت از آن؛ زیرا متابعت آن مخالفت رضای خدا باشد» (سجادی، ۱۳۷۳: ۷۶۴). نزاری در ابیات بسیاری توصیه به خودشکنی دارد و شرط اتصال به جانان را انفصال از خود می‌داند. در نظر او با خودشکنی حتی جمال غیب با چشم ظاهر قابل رؤیت است:

اگر خواهی که بی مانع به جانان متصل گردی      ز ترکیب وجود خود به کلی منفصل باشی

(نزاری، ۱۳۷۳: ۵۲۷)

تویی کثرت ز پیش خویش برخیز      که یک ده را نشاید پیشوا ده

(همان: ۳۳۴)

به چشم ظاهری آنگه جمال غیب کی بینی      توانی دید اگر خود را زپیش خویش برداری

(همان: ۴۶۴)

تویی هم خود حجاب خود نزاری      به دعوی قطره چون گوید فراتم

(همان، ج ۲: ۴۷)

### مرگ اختیاری

طالب راه حق در راه نیل به مطلوب و مقصود خود باید تمام موانع را دور کرده تا به محبوب خود برسد. مرگ اختیاری «قمع هوای نفس و اعراض از لذات که سبب معرفت می‌شود و مخصوص نشأت انسانیت است» (سجادی، ۱۳۷۳: ۷۴۷). حدیث مشهور پیامبر اکرم در این خصوص: «موتوا قبل ان تموتوا» بمیرید (بامرگ اختیاری) قبل از آنکه بمیرید (بامرگ طبیعی) (بحارالانوار، ج ۶۹: ۳۱۷)، در تعبیر و تفسیر مرگ اختیاری مورد توجه عرفا می‌باشد. سنایی این موضوع را در بیت مشهور خود به خوبی تفسیر می‌کند:





بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی      که ادريس از چنين مردن بهشتی گشت پیش از ما

(سنایی، ۱۳۹۰: ۵۹)

نزاری نیز با صراحت به مردن پیش از مرگ اشاره دارد و آن را باعث حیات ابدی و باقی شدن در بقای حق می‌بیند:

بی‌مرگ بمیر تا بباشی      باقی به بقای لایزالی

(نزاری، ۱۳۷۳: ۵۴۰)

تا زنده شوی بمیر بی‌مرگ      خود بر همه واجب است ماتی

(همان: ۴۰۱)

### سالکان ابن‌الوقت هستند

وقت به معنای حالت عرفانی و کشف و شهود است؛ حالتی که در یک لحظه بردل عارف هجوم آورده، آنرا تحت سیطره خود قرار می‌دهد و توجه عارف را از دیگر امور به خود مشغول می‌دارد. در عرفان اسلامی بیان شده است که عارف باید «ابن‌الوقت» باشد؛ به این معنا که وقت شناس بوده و اقتضای هر وقت را بداند و مطابق وظیفه‌ای که در آن لحظه بر عهده اوست، عمل کند. در این صورت عارف نسبت به گذشته و آینده اعتنایی نداشته و تنها توجه وقت است (کاشانی، ۱۳۷۶). مولوی می‌گوید:

صوفیان الوقت باشندای رفیق      نیست فردا گفتن از شرط طریق

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر اول: ۱۵)

در ادبیات عرفانی از وقت، به «دم» و «عیش نقد» تعبیر می‌شود؛ مانند دم غنیمت شمردن. نزاری از این تعبیر به نقد وقت اشاره دارد؛ نقد امروز را به وعده فردا نمی‌دهد؛ با آن خرسند است و هرگز آن را به نسیه از دست نمی‌دهد:

دیگران با نسیه خرسندند و ما با نقد وقت      دیگران از دوست محجوب‌اند و ما هم‌خانه‌ایم

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۵۲)

با نقد وقت ساخته‌اند اهل معرفت      اینجا مجال نیست که طعنی کند کسی



(همان: ۵۲۳)

### برتری عشق بر عقل

عشق عرفانی و الهی، همواره با عقل روبه‌روست؛ با او گفتگو و مناظره و برابری می‌کند و در این مناظره و مبارزه همیشه عشق پیروز است و عقل را شکست می‌دهد. مناظرات و گفت‌وگوهای عقل و عشق موضوع رسالات و مقالاتی با همین نام شده است (سجادی، ۱۳۷۲: ۳۰۰). این تفکر عارفانه یکی از شایع‌ترین مضامین و موضوعات در شعر عرفانی است؛ به گونه‌ای که عقل، عبوس و خشک و حسابگر، محتاط و استدلالی و بازدارنده است؛ ولی عشق، شادی‌بخش، گرم‌رو، محرک، مشوق و بی‌پروا، مایه تزکیه نفس و سبب شناخت خدا و حقیقت است. بسیاری از عرفای عاشق بر عقل تاخته‌اند و عقل را در فهم ظرایف و لطایف عشق ناکارآمد توصیف کرده‌اند. این اعتقاد در شعر نزاری نمود بسیاری دارد؛ او عقل را بی‌ثبات، نابکار، خطادان و عاجز و در مقابل عشق را باعث رفع حجاب، زداینده زنگار دل، برتر از عقل و گوهر خاص می‌داند:

مگر هم عشق بردارد حجابم      که محبوب است عقل بی‌ثباتم

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۷)

زنگ ز مرآت دل، عشق تواند سترد      آینه عقل را عشق زند مصقله

(همان: ۳۵۸)

به صدر خاص به خاصی توان رسید بلی      که عشق گوهر خاص است و عقل، عام خسی

(همان: ۵۲۲)

### در مذمت زهد و ورع

صوفیان به دو دسته واصلان و سالکان تقسیم می‌شدند و سالکان نیز به دو دسته طالبان وصول و طالبان جنت تقسیم می‌گردیدند که گروه اول موسوم به عارف و گروه دوم موسوم به صوفی و زاهد بودند. زاهد، دنیا را به خاطر آخرت ترک می‌کند و به امید لذت‌هایی مشابه در آخرت از لذت‌های این دنیا چشم می‌پوشد؛ در حالی که برای عارف نه دنیا مطرح است نه آخرت، بلکه او امروز در همین دنیا به دنبال بهشت است، بهشت او دیدار حقاقت، عارف از دنیا چشم نمی‌پوشد؛ بلکه به آن دل نمی‌بندد و بهشت را در آخرت نمی‌جوید؛ بلکه هدر حال می‌یابد. به تعبیر زیبای حافظ:



من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود      وعده فردای زاهدرا چراباورکنم

(حافظ، ۱۳۷۱: ۴۷۰)

در شعر عرفانی زاهد و صوفی به دلیل همین نگاه حسابگرانه و نه عاشقانه به وعده الهی، همواره به ریاکاری و ظاهرپرستی متهم شده‌اند. در شعر نزاری نیز این تفاوت دیدگاهی وجود دارد. زهد و ورع خشک و متعصبانه را مورد حمله قرار می‌دهد؛ زیرا تصوّف منفی را نمی‌پسندد؛ لذا او هم نگاهی منفی به شریعت‌نمایان و زاهدان و پارسایان ظاهر بین دارد و آن‌ها را ریاکار و دورو می‌بیند و همواره انکار می‌کند و در مقابل رندان قلندر قرار می‌دهد:

در حلقه رندان قلندر شو و بنشین      گر پای خود از زهد ریایی بگشادی

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۱۷)

به توبه باز مخوانیدم ای مسلمانان      که مرد زهد نیم توبه بر مجاز کنم

(همان: ۱۲۹)

دیگر به ورع جامه طامات ندوزیم      یک رنگ ببودیم و دوتایی بدریدیم

(همان: ۱۵۹)

-نزاری به این دیدگاه عارفان برخلاف عقیده زاهدان توجه دارد که قیامت را از خود بدر شدن و بهشت ابدی را در وصال با دوست می‌داند:

قیامت چیست بیرون رفتن از خود      بهشت سرمدی با دوست بودن

(همان: ۲۲۰)

و در خصوص بهشت به طالبان جنت یعنی صوفیان و زاهدان از منظر یک عارف توصیه می‌کند:

گر بهشت است مراد تو ز طاعت، هیهات      تو نیابی چه بود وای زهی بیکاری

(همان: ۴۶۰)

رازداری و خاموشی در عرفان



در حوزة عرفان اسلامی مقوله خاموشی بیشتر در شاخه عرفانی موسوم به «مکتب خراسان» خود را نشان می‌دهد. خاموشی در این شاخه به عنوان یک شیوه و استراتژی رفتاری به حساب می‌آید. تاجایی که بایزید بسطامی در جایی می‌گوید: «روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی‌سخنی نشنیدم». مولانا هم یکی از مهم‌ترین کسانی است که به این مسأله توجه خاص نشان داده تاجایی که تخلص خود را «خاموشی» گذاشته است (محمدی آسیابادی، ۱۳۹۰).

سعدی در این باره می‌گوید:

عاشقان کشتگان معشوق‌اند      بر نیاید ز کشتگان آواز

(سعدی، ۱۳۸۴: دیباچه)

نزاری نیز توصیه به خاموشی و رازداری می‌کند؛ در حرم عاشقان تنها محرمان راز، اجازه ورود دارند؛ برای همین نزاری قفل خموشی بر دهان می‌گذارد تا چون نامحرمان سخن‌چینی نکند؛ بلکه چون مردان، سرّ حق را درون سینه پنهان می‌دارد:

برنه نزاری هان و هان قفل خموشی بر دهان      القصّه چون نامحرمان دیگر سخن‌چینی مکن

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۳۸)

عجب سرّی است مردان را درون سینه پوشیده      نه با کس گفته‌اند ایشان نه ز ایشان کس نیوشیده

(همان: ۳۴۹)

وقت پوشیدن راز است نزاری خاموش      پرده مصلحت از روی طبق برمفکن

(همان: ۲۳۳)

### اندیشه و تفکر ملامتی

ملامتیه، گروه بسیاری از عارفان و اهل حق را شامل می‌شود. پیروان حمد و نقض را ملامتی می‌گفتند؛ زیرا طریقت ایشان ملامت بود؛ یعنی سرزنش خلق را بر خود می‌پذیرفتند و خوبی‌ها را آشکار نمی‌کردند. گروهی از ایشان به عمد کارهایی انجام می‌دادند تا خلق آن‌ها را سرزنش کنند و از این طریق غرور و کبر را در خود می‌کشتند تا به وادی هلاک



نیفتند. ملامتیان جفا و جور و ملامت خلق را بر خود می‌پسندیدند و عبادات و طاعت نیکی خود را اظهار نمی‌کردند تا مبادا در آن ریایی باشد (سجادی، ۱۳۷۲: ۲-۲۴۰). از ملامت و سرزنش خلق نمی‌رنجیدند؛ به گفته حافظ:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

(حافظ، ۱۳۷۱: ۵۳۵)

اندیشه و تفکر ملامتی با عشق و دلدادگی در اشعار نزاری به طور بارزی نمود دارد:

من چو ترک کفر و دین گفتم چه بیم نام و ننگ  
کفر اگر لازم شود در بند ایمان نیستم

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۵۴)

من به طوفان ملامت متغیر نشوم  
که به هر باد بر هم نشود دریایی

(همان: ۶۴۹)

پیش خایسک ملامت به ارادت نگرید  
مرد باید که چو سندان بنهد پیشانی

(همان: ۵۹۱)

### کاربرد اصطلاحات و مفاهیم عارفانه در شعر نزاری

مکتب عرفان و تصوف اصطلاحات و مفاهیم خاصی دارد که به صورت رمز بین سالکان و عرفارایج بوده است. کاربرد معانی و اصطلاحات عارفانه ناشی از ناتوانی عرفا در بیان صریح تجربیات عارفانه از یکسو و نیز نامحرم شمردن ناهلان از سوی دیگر می‌باشد. نزاری همچون شاعران عارف مسلک، بسیاری از این مفاهیم را در اشعار خود به کار برده؛ اگرچه گاه این واژه‌ها را خارج از معنای اصطلاحی آن استفاده کرده است. اما این اشارات تنها بیانگر اطلاع شاعر بر مفاهیم عارفانه است که بعضاً برای مضامین شعری خود از آنها بهره می‌جوید:

- مقامات یا منازل، مراحل طریقت است که مشهور آن نزد صوفیه هفت مقام است که ابونصر سراج در کتاب اللّمع آن را ذکر کرده است: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰). نزاری به واژه مقامات در چند جا و به مراتب آن به صورت پراکنده اشاره کرده است:

مگر این واقعه در خواب توان دید ارنه  
تو نبی مرد مقاماتِ چنین، لاف مزن



(نزاری، ۱۳۷۳: ۲۳۳)

مشکل زهد و ورع بگشادیم      توبه چون زلف بتان بشکستیم

(همان: ۱۵۳)

با کاروانیان مجرد مصاحبیم      افلاس و فقر و فاقه از آن برگزیده‌ایم

(همان: ۱۴۹)

زدستت هیچ برناید مگر با صبر بنشینی      ز عقلت هیچ نگشاید مگر با عشق دربازی

(همان: ۵۰۹)

اعتماد ارمی‌کنی بر فضل مولا کن که نیست      چون توکل در جهان حصن حصین، سدّ متین

(همان: ۲۸۹)

گر به تسلیم و رضا از خویش بیرون آمدی      اینک ای فرزند هین بر شو به فردوس برین

(همان: ۲۸۹)

- احوال که هدف تصوّف و عرفان است و آن واردغیبی و کیفیتی بی‌دوام است که چون برق لامعی در یک لحظه بر دل سالک می‌تابد. ابونصر سراج حالات مشهور نزد صوفیه راده تاذکر کرده است:

مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین. (سجادی، ۱۳۷۲: ۳۲). برخی از این موارد را در غزلیات نزاری می‌بینیم:

ما زرق و ریا نمی‌فروشیم      حال دل خویش می‌نماییم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۱۷۷)

بنای دوستی باید که باشد ثابت و محکم      محبت چون تو را بستد دگر با خود نپردازی

(همان: ۵۰۹)

قلزم هجران و من بر تخته خوف      در میان موج بر امید ساحل



و رجا مانده‌ام

(همان: ۴۰)

طناب عشق در گردن به دار شوق بر رفتن ز خود بر ساختن بی خویشتن یکباره حلاجی

(همان: ۴۱۴)

در غیبت و حضورش یک ذره ره نیابی تا پرده حقیقت از شبهه برنداری

(همان: ۴۶۱)

-اصطلاحاتی دیگر چون: وحدت و کثرت، فنا و بقا، وحدت وجود، مستغرق، سماع، خانقاه، طلب، سلوک، تجلی، تسلیم، کرامت، علم‌الیقین و عین‌الیقین، مجاهده و مکاشفه، حیرت، غیرت و بسیاری دیگر در اشعار نزاری به کار رفته است که اکثر آنها ناظر بر مفهوم عارفانه آن دارد و نشان از اطلاع و آگاهی شاعر به علم تصوف و عرفان دارد و بعضاً بیانگر اعتقاد قلبی او به این مکتب می‌باشد. جهت جلوگیری از اطاله کلام شاخص‌ترین نمونه‌های به کار رفته در شعر او را می‌آوریم:

-وحدت و کثرت

ره نیست موحد را در خانقه کثرت زیرا که بود واحد مفروغ ز بسیاری

(همان: ۴۸۰)

-فنا و بقا

احیای ما ممات حقیقی است در وجود از حیّز عدم نبود مات دوستان

(همان: ۱۸۵)

-وحدت وجود

مستغرق عشق چیست دانی ذاتی شده متحد به ذاتی

(همان: ۴۰۰)

-سماع

دگر به خانقه صوفیان مرو به سماع که بس نماند که بنیاد زهد برفکنی



(همان: ۶۰۷)

- علم یقین و عین یقین

رو به خود چیزی میدان چیزی مبین یکباره شو      محو مطلق، تا شود علم یقین، عین یقین

(همان: ۲۸۹)

- تجلی

ای پرتو تجلی یعنی صفای پاکی      در سینۀ تو پیدا چون باده در پیاله

(همان: ۳۵۶)

- حیرت

چنان ز شوق تو مستغرقم که از حیرت      دمی ز فکر تو با خویشان نپردازم

(همان: ۱۰۸)

- برخی از اصطلاحات چون می و باده، خم، پیر میکده، دیر مغان، خرابات، جام جم، ساقی، عشق، معشوق، طامات و سالوس و ... در شعر شرعی عرفانی جنبه نمادین و عارفانه یافته است. عرفا و اهل تصوف کلمات معینی را از معنی ظاهری آن خارج کرده و به صورت رمز درآورده‌اند تا خود آنها را بفهمند و درک کنند و دیگران درنیابند. در اغلب کتب صوفیه این رموز آمده و بیان شده و بدون شک میان رمز و معنی پوشیده آن قرینه‌ای در نظر گرفته‌اند و رمز بی‌قاعده انتخاب و تعیین شده است (سجادی، ۲۷۴: ۱۳۷۲). به طور مثال می و باده: نشئه ذکر است؛ دیرمغان: کنایه از مجلس عرفا و اولیاست؛ پیر میکده و جام جم: کنایه از انسان کامل و مرشد است؛ ساقی: فیاض مطلق و خرابات: مقام بی‌خودی کامل و ... (همان: ۹-۲۷۵). در شعر نزاری نیز این رموز عارفانه و نمادین به کار رفته است:

همچو جام جمش از غیب دهد آگاهی      گر منجم کند از خشت خم اصطرابی

(همان: ۳۹۵)

تا نپنداری به خود در می تصرف می‌کنم      بر کفم هر دم سروشی می‌نهد تا می‌خورم





(همان: ۱۰۲)

من مرید شیخ دهقانم که پیر میکده است      آفرین بر رنج‌پرور دست دهقان آفرین

(همان: ۲۷۸)

من که دردی کش خراباتم      فارغ از طمطراق و طاماتم

(همان: ۴۶)

عشق از آنجاست مرا با تو نه اینجا افتاد      هوس دل دگرست از نفس روحانی

(همان: ۵۹۵)

### ذکر نام عرفای معروف و پیامبرانی که در مکتب عرفان جایگاه دارند در شعر نزاری

نزاری گاه در بیان مسایل عرفانه و صوفیانه در هر فرصتی از عرفای نامی و صوفیان بزرگی چون حسین بن منصور حلاج، بایزید بسطامی، شیخ احمد جامی و... به عنوان الگو در عرفان یاد می‌کند و از حکایات مشهور و متداول بین صوفیه چون قصه شیخ صنعان و حکایت طوطی و بازرگان و... در جهت ارشاد و تعلیم مخاطبش و تبیین مفاهیم عرفانه به شیوه تمثیل بهره می‌گیرد:

آنچه از توحید مطلق یافتیم      سرحلاج و اناالحق یافتیم

(همان: ۱۵۴)

مرد جانان دوست، جان دشمن بود مالاکلام      بایزیدی یا یزیدی هر دو بودن کی توان

(همان: ۱۹۳)

می حرام است خاصه بر عامی      مرد جامی چو جم شود نامی  
جهد کن تا مگر تو هم بچشی      جرعه جام احمد جامی

(همان: ۵۵۰)

آن قصه شنیده‌ام که بعد از حج      بر بست صلیب، شیخ صنعایی



بر شیوه او نزاریا کردی پیرانه سر اقتدا به برنایی

(همان: ۶۵۰)

مرا چه واقعه افتاد گر نمی‌دانی برو بخوان ز مقامات پیر صنعانی

(همان: ۵۸۰)

تا بنمیرد به پیش مرگ چو طوطی روی خلاصش نبود از قفس تن

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱)

و یا در اثنای کلام از پیامبرانی همچون ابراهیم، خضر، نوح، موسی، سلیمان و یوسف که در مکتب عرفان مقام و جایگاهی معنوی دارند، یاد می‌کند و از طریق ارائه نمونه و الگوی مناسب به مضمون‌آفرینی و تصویرسازی در بعد مسایل عارفانه می‌پردازد:

فخر در فقر کن که سلطانی ابن ادهم ز بینوایی یافت

(همان: ج ۱)

خضر رهم باز داد بر لب آب حیات زنده عشقم کنون فارغم از جان و تن

(نزاری، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۳۰)

خوش است ار با تو در دوزخ کندم که با یوسف توان بودن به چاهی

(همان: ۶۲۷)

روایح نفسش معجز مسیحایی شمامه عرقش بوی پیر کنعانی

(همان: ۵۸۰)

طالب نوح نجی باش ز بهر نجات هرچه به کشتی رسی باز به دریا فکن

(همان: ۲۳۰)

از موسی و عصاش قیاسی گرفته‌ایم وز خضر و آب چشمه رموزی شنیده‌ایم



(همان: ۱۵۰)

همچو سلیمان شدم حاکم دیو و پری      نفس مسلط چو شد تابع فرمان من

(همان: ۲۶۲)

### نتیجه‌گیری

دریافتیم که نزاری اگرچه همانند معاصران خود از دیدگاه فکری و مشرب عرفانی رسمی و خاصی برخوردار نبوده است و در سلک گروه خاصی قرار ندارد، اما ابعاد فکری و عملی او ناظر بر دیدگاه عارفانه است و پیوند عمیقی با تصوّف عاشقانه دارد و این پیوند در اشعار او به خوبی مشاهده می‌گردد. اشاره او به اصول و اعتقادات عارفانه در اشعارش نشان از توجه به امور اخروی، عدم تعلق به جهان مادی، از میان بردن حجاب نفس و شکستن غرور و خودخواهی، مبارزه با زهد منفی و توجه به جوهر عشق دارد. بدین جهت ایمان او خشک و بی‌روح نیست؛ بلکه آمیزه‌ای از اعتقاد و عشق است؛ ایمانی که در آن قلب و احساسات، تفکر و تعقل، اراده و تصرف، حبّ و بغض در کنار هم و در راستای همدیگرند. در مذهب او تنها عارف واقعی بودن اهمیت دارد، چه ردا بیفکند و یا زناز بربندد، تفاوتی نمی‌کند. با خواندن «رموز دفتر عشق، خطانامه عقل» را برهم می‌زند و به «نقد وقت» خویش خرسند است. «تاس وجودش را از گنبد نه تشت آسمان غرور» به زیر می‌اندازد و برای اتصال به معبودش بی‌خویشتن می‌شود و آنگاه که «نقاب معرفت از عشق او» برمی‌دارد، دیگر غم شناختن چیز دیگری را ندارد. همه این موضوعات و نیز کثرت توجه او به اصطلاحات و مفاهیم عارفانه که در ابیات بی‌شماری مورد مطالعه قرار گرفت، حاکی از ارادت و احترام شاعر به طبقه عارفان و سالکان است. تأثیرپذیری شاعر از وقایع و مسایل رایج زمانه و اقتدا به روش و سیره عارفان سبب شده که غزلیاتش صبغه معنوی و عرفانی بیابد و از این منظر شعر او زیبا، جذاب و درخور توجه است.

### منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- استعلامی، محمد، (۱۳۵۳)، «تربیت در مکتب عرفان و رابطه آن با روانشناسی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۸۸، صص ۱۱۴-۱۰۳.
- ۳- تدین، عطا الله، (۱۳۸۸)، جلوه‌های تصوّف و عرفان در ایران و جهان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات تهران.



- ۴- حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد، (۱۳۷۱)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ نهم، تهران: صفی علیشاه.
- ۵- رزمجو، حسین، (۱۳۶۸)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، تهران: امیر کبیر.
- ۶- رزمجو، حسین، (۱۳۷۰)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، ارزش میراث صوفیه، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ۸- سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- ۹- سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۲)، مبانی تصوّف و عرفان، تهران: سمت.
- ۱۰- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۴)، گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.
- ۱۱- سنایی، مجدود بن آدم، (۱۳۹۰)، دیوان سنایی غزنوی، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۹۰)، «مثلث شعر عرفانی: سنایی، عطار و مولانا»، نشریه حافظ، شماره ۸۰، صص ۸-۳۷.
- ۱۳- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد سوم، بخش اول و دوم)، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: فردوس.
- ۱۴- کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۷۶)، اصطلاحات الصوفیه، ترجمه محمدعلی مودودلاری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۵- مجتهدزاده، سید علی رضا، (۱۳۴۵)، «سعدالملة والدین حکیم نزاری قهستانی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال دوم، شماره ۳ و ۲.
- ۱۶- مجلسی، علامه، مختلف، بحار الانوار، ۴۲ جلد، تهران: اسلامیه.



- ۱۷- محمدی آسیابادی، علی، (۱۳۹۰)، مولوی و اسرار خاموشی؛ فلسفه، عرفان و بوطیقای خاموشی، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۸- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۷۲)، مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، دفتر اول، چاپ چهارم، تهران: زوار.
- ۱۹- نزاری قهستانی، سعد الدین، (۱۳۷۳)، دیوان حکیم نزاری، با دیباچه مظاهر مصفا، جلد دوم، تهران: نشر صدوق.
- ۲۰- نزاری قهستانی، سعد الدین، (۱۳۷۱)، دیوان حکیم نزاری، با دیباچه مظاهر مصفا، جلد اول، تهران: علمی.